



جنگ، کشتار و بربریت نظام سرمایه داری

و حتی روستاها تخریب و ویران شده اند. صدها هزارتن از مردم بی دفاع که از وحشت بمباران‌های وحشیانه آمریکا و انگلیس فرار کرده اند، به خیل میلیون ها آواره‌ای پیوسته - اند که جنگ داخلی و وحشی گری طالبان و دیگر گروه‌های اسلامگرای افغانستان، آنها را روانه اردوگاه‌های فلاکت و بدبختی کرده است. در این میان، سران دولت های آمریکا و انگلیس و فرماندهان نظامی آنها با افتخار، از افزایش تعداد حملات موشکی و بمباران ها - گزارش می‌دهند و از فتوحات خود سخن می‌گویند. معزها این واقعیت که این جنگ به تمام معنا بیانگر بحران، ورشکستگی و ناتوانی نظام سرمایه داری است، در انظار همگان به نمایش گذاشته شده است. چه صفحه ۴

جنگی که دولت آمریکا برای برافروختن آن لحظه شماری می‌کرد، وارد دومین هفته خود شده است. دو هفته است که از آسمان افغانستان موشک و بمب فرو میریزد. پیشرفته ترین جنگنده بمبارکن‌های جهان، بی در پی محموله‌های کشتار جمعی خود را به افغانستان حمل می‌کنند و به پایگاه‌های خود باز می‌گردند. زیر دریایی‌های آمریکا و انگلیس نیز بیکار ننشسته و با شلیک موشک، عملیات جنگنده‌ها را تکمیل می‌کنند. مصیبت و بدبختی توده‌های زحمتکش مردم افغانستان دو چندان شده است. در همین چند روز، صدها تن از مردم غیر نظامی افغانستان، زن و مرد و کودک در زیر بمباران‌ها جان باخته‌اند. صدها تن معلول و روانه بیمارستان‌های فاقد امکانات شده‌اند. بخشهای زیادی از شهرها

با اعتراض یکپارچه کارگران نساجی، جنبش کارگری یک گام کیفی به جلو برداشته است

مراکز صنعتی و تولیدی در سراسر کشور، چندین سال است که با بحران و رکود روبرو هستند. تعطیل و توقف کارخانه‌ها، صدها هزارکارگر را به خیابان پرتاب کرده است. سرمایه‌داران و دولت حامی آنها، مدت‌هاست تحت عنوان "تعدیل نیروی کار" سازماندهی اخراج‌های دسته جمعی و بیکار سازی کارگران‌اند. صدها هزارکارگر که درحالت بلاتکلیفی نگاه داشته شده‌اند، نگران آینده شغلی خویش و در معرض بیکاری‌اند و ماه‌هاست که هیچگونه دستمزدی به آنان پرداخت نشده است. این روند و اوضاع نا بسامان همچنان ادامه دارد. سرگردانی، بلاتکلیفی، بی‌آیندگی و تشدید بیش از پیش فشارهای اقتصادی و معیشتی، کاسه صبر کارگران را لبریز کرده است و اعتراض به این وضعیت به امر روزمره کارگران تبدیل شده است.

گرچه این یک پدیده عمومی است و تقریباً تمام بخش‌های تولیدی را در بر می‌گیرد، اما در صنایع نساجی و بافندگی با برجستگی بیشتری مشاهده می‌شود. دهها هزار تن از کارگران نساجی و بافندگی، در گیلان، مازندران، کاشان، اصفهان، کرمانشاه، خراسان، یزد، تهران و سایر شهرها و استانهای کشور بارها و بارها دست به اعتصاب و اعتراض زده‌اند و خواستارحل معضلات موجود و رسیدگی به مشکلات خود شده‌اند، اما دولت و سرمایه داران، جز وعده و سرگردانی و گرسنگی، چیزی به کارگران نداده‌اند. خانه کارگر و سایر کارگزاران رژیم در محیط‌های کارگری، درآمد سیاستهای همیشگی خود و برای به سازش کشاندن این مبارزات اعتراضی و انحراف آن، وعده معجزه در مجلس ششم، "مجلس اصلاحات" را می‌دادند. وقتی که دبیر کل خانه کارگر نیز وارد مجلس ارتجاع شد، تبلیغات این‌ها صفحه ۲

تظاهرات جوانان درتهران و چند شهر دیگر

به سوی مردم یورش بردند. جوانان که از این وحشی‌گری پلیس به خشم آمده بودند، با آنها درگیر شدند. چندین بانک و موسسات دولتی را مورد حمله قرار دادند و نیمه‌های شب به تظاهرات و درگیری تا ادامه دادند. درجریان سرکوب‌گری‌های نیروهای مسلح رژیم تعدادی از جوانان مضرور و مصدوم شدند و متجاوز از ۴۰۰ تن دستگیر شدند. هنوز تعداد زیادی از دستگیر شدگان در بازداشت‌به‌سرمی‌برند. در اصفهان نیز جوانان به خیابانها ریختند و با پلیس و مزدوران بسیج درگیر شدند. در اینجا نیز دهها تن از جوانان دستگیر شدند. تظاهرات جوانان در تهران و اصفهان و شهر -های دیگر نشان داد که نیروهای سرکوب رژیم دیگر نمی‌توانند حتی با صدور اطلاعیه -های تهدید آمیز و آماده‌باش و بسیج جنگی، مردم را مرعوب کنند و از اعتراض باز دارند. مردم ایران از هر فرصتی برای ابراز انزجار از حکومت اسلامی و مبارزه علیه آن استفاده می‌کنند. این مبارزه در تمام سطوح درحال گسترش و اعتلاست.

جمعه شب، مردم تهران و تعداد دیگری از شهرهای ایران شاهد تظاهرات جوانانی بودند که در پی پیروزی تیم فوتبال ایران برعراق به خیابان‌ها ریختند تا بار دیگر نفرت و انزجار خود را از رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی به نمایش بگذارند. نیروی انتظامی حکومت اسلامی که پیشاپیش می‌دانست، نتیجه مسابقه هر چه باشد، جوانان دست به اعتراض و تظاهرات علیه رژیم خواهند زد، روز پیش از مسابقه با صدور اطلاعیه‌ای مردم را از هرگونه اعتراض و تظاهرات منع نمود و تهدید کرد که با متخلفین شدیداً برخورد خواهد شد. امامردم ایران که از هر فرصتی برای ابراز خشم و نارضایتی خود از وضع موجود استفاده می‌کنند، به این تهدیدهای پلیس‌وقعی نگذاشتند. به محض این که مسابقه به پایان رسید، دهها هزار تن از جوانان در مناطق مختلف تهران به خیابان‌ها ریختند و دست به شادی و تظاهرات زدند. نیروهای مسلح رژیم که از قبل برای سرکوب تظاهرات بسیج شده بودند،

پاسخ به سؤالات

صفحه ۸

ستون مباحثات

مدیست‌ها و جنبش مردم

صفحه ۵

در این شماره

۴ علیه جنگ و تروریسم بنیادگرایان مذهبی، علیه توسعه طلبی و بردگی (بیانیه شورای هماهنگی موقت نشست مشترک)

۶ مبارزه طبقاتی و رهایی زنان (۱۴)

۳ اخباری از ایران

۴ خلاصه‌ای از اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های سازمان

با اعتراض یکپارچه کارگران نساجی، جنبش کارگری یک گام کیفی به جلو برداشته است

این مصوبه و برای دستیابی به مطالبات و حقوق های عقب افتاده خود، دست به اعتراض و راهپیمایی زدند. اگر چه طبق معمول خانه کارگر تلاش نمود مبارزه اعتراضی کارگران را به اجازه وزارت کشور مشروط و این اعتراض را به چارچوبهای قانونی رژیم هدایت و آن را مهار و محدود کند، اما در عمل، بازم این کارگران بودند که ابتکار عمل را به دست گرفتند و به رغم آنکه وزارت کشور، به خانه کارگر در مورد اخذ مجوز قانونی پاسخ منفی داد و با تجمع و راه پیمایی کارگران مخالفت ورزید و به رغم آنکه خانه کارگر استان اصفهان نیز "با هدف آگاهی کارگران از عدم برپایی این راه پیمایی" بیانیهای صادر نمود، اما کارگران به این تلاش ها و ممنوعیت ها وقعی نگذاشتند و در صفوفی متحد و یکپارچه دست به اعتراض زدند و در خیابانهای اصفهان به راهپیمایی پرداختند. کارگران در جریان این راهپیمایی که شمار زیادی از جوانان و اقشار زحمتکش مردم نیز به آنها پیوسته بودند، با سردادن شعارهایی علیه مجلس شورای اسلامی، وزارت صنایع، استاندار و نیروهای سرکوب، سرانجام در برابر استانداری تجمع کردند و خواستار لغو این مصوبه و رسیدگی به مطالبات خود شدند.

رژیم جمهوری اسلامی که از اتحاد و همبستگی کارگران شدیداً به وحشت افتاده بود، فوراً نیروهای امنیتی و نظامی خود را برای قلع و قمع کارگران به محل اعزام نمود و این نیروها با تیراندازی و شلیک گاز اشک آور، و با ضرب و شتم کارگران، سعی کردند کارگران را متفرق کنند. کارگران نیز در برابر این تعرضات دست به مقاومت زدند و در جریان تجمع و راه پیمایی اعتراضی خود، به ساختمان فرمانداری حمله بردند، یک کیوسک متعلق به نیروهای انتظامی و یک دستگاه موتورسیکلت متعلق به پلیس را به آتش کشیدند. وقتی که دبیرکل خانه کارگر پیرامون حق اعتصاب کارگران، در مجلس ارتجاع دست به التماس برداشته بود و در صدد امیدوار ساختن کارگران به اعجاز مجلس بود و از کارگران می خواست، خواسته هایشان را "در مجلس و دولت" اخذ کنند، تا ظهور کارگران در خیابانها منتفی و از آن جلوگیری شود، وقتی که خانه کارگر در مجلس مشغول چانه زنی و "سهم" خواهی بود تا کارگران از طریق کسب "اکثریت" حقوق خویش را احقاق کنند، خیابان های سرریز شده از کارگران معترض و اعتصابی که برای احقاق حقوق خویش مارش و رژه می رفتند، ناظر تیراندازی رژیم به روی کارگران و قلع و قمع آنان به دست دولت سرمایه داران بود.

گرچه در جریان اقدامات سرکوبگرانه رژیم، شمار زیادی از کارگران مجروح و شمار دیگری دستگیر شدند، اما دامنه وسیع این اعتراض

پیرامون این مسئله، گوش عالم را پرکرد. آنان مرتباً موعظه می کردند که کارگران باید صبر و تحمل داشته باشند، نباید دست به مبارزه و راهپیمایی بزنند، نباید اعتراض کنند، نباید به خیابانها بریزند، نباید تظاهرات کنند و حقوق خود را مطالبه کنند، بلکه باید منتظر تصمیمات مجلس بمانند! کارگران اما کار خود را می کردند، وعده، برای کارگران، نان و حقوق نمی شد. کارگران به تجربه دریافته بودند که نباید به این وعده ها اعتماد کنند و نکردند!

سرمایه داران (و مجلس آنها) نیز البته کار خود را می کردند. سرمایه داران و کارفرمایان، ضمن تشدید فشار بر کارگران و تداوم بازخریدهای اجباری، بیکار سازی و اخراج های دسته جمعی، در تلاش بودند تا این روند را به مهر قانون نیز حک کنند. وقتی که مجلس ارتجاع در سوم مهر لایحه پیشنهادی کابینه خاتمی را در مورد "تعدیل نیروی کار" در صنایع ایران، تحت عنوان لایحه "حمایت از بازسازی و نوسازی صنایع نساجی" تصویب نمود، معلوم شد که سرمایه داران، دولت و مجلس آنها بیکارنشنسته اند. در این مصوبه، علاوه بر امکانات و تسهیلات مختلف و متعددی که برای سرمایه داران قائل شده اند، بر اساس بند "د" آن، به مدیران اجازه داده شده است، نیروی انسانی مازاد واحدهای صنعتی را به هر تعداد که تشخیص دادند، با تأیید کمیته ای مرکب از نمایندگان وزارتخانه های صنایع و معادن، کار و امور اجتماعی و سازمان مدیریت و برنامه ریزی، بازخرید و نیروی کار را "تعدیل" کنند!

بدین ترتیب، به بهانه "بازسازی و نوسازی صنایع"، مجلس ارتجاع به خواست کابینه خاتمی لیبیک گفت و دست سرمایه داران را بیش از پیش جهت اخراج صدها هزار کارگر به طور کامل باز گذاشت تا هیچ محدودیت و یامنع قانونی بر سر راه اقدامات ضد کارگری سرمایه داران و پایمال کردن حق و حقوق کارگران وجود نداشته باشد.

در برابر این تعرض جدید سرمایه داران، کارگران البته ساکت ننشستند. ده ها هزار تن از کارگران صنعت نساجی که ماه ها حقوق نگرفته بودند و مدت زمانی طولانی، بلا تکلیفی و بی حقوق را تحمل کرده بودند به این امید که شاید دولت ولو در چارچوب منافع سرمایه داران، فکری به حال اشتغال کارگران بنماید و لاقلاً این امکان فراهم شود که کارگران نساجی و بافندگی که چندین سال متوالی و بخشاً همه عمر خود را در این بخش به کار مشغول بوده اند، به کار خویش ادامه دهند و به نگرانی کارگران نسبت به آینده شغلی شان پایان داده شود، وقتی که شنیدند مجلس ارتجاع به پیشنهاد دار و دسته خاتمی بایک اقدام و مصوبه ضد کارگری، سند رسمی اخراج و بیکار سازی کارگران را، صادر نموده و به دست سرمایه داران داده است، خشمگینانه، علیه این بیدادگری بپاخواستند. در اصفهان بالغ بر ده هزار تن از کارگران واحدهای مختلف نساجی این استان، علیه

و یکپارچگی و اتحاد کارگران نساجی، به ویژه بیم سرایت امواج آن به سایر استانها و قبل از همه به تهران، رژیم و سران آن را سخت مضطرب و وحشت زده ساخت. "شواری امنیت" رژیم بلافاصله هرگونه تظاهرات و تجمع کارگری در خیابانهای اطراف و منتهی به مجلس را ممنوع اعلام کرد. با اینهمه علاوه بر آنکه ۱۴۷ واحد نساجی از سراسر کشور در نامه ای اعتراضی به مجلس نسبت به عواقب وخامت بار مصوبه "بازسازی و نو سازی صنایع نساجی" که بیش از پیش زمینه اخراج و بیکار سازی کارگران را فراهم ساخته است هشدار دادند، در تهران، بالغ بر شش هزارتن از کارگران صنایع نساجی، تجمع روز سه شنبه هفدهم مهرماه را که خانه کارگر به منظور قدردانی از وزیرکار سابق فراخوان داده بود، به یک تجمع اعتراضی علیه مصوبه مجلس ارتجاع تبدیل نموده، خواستار لغوان، ضمانت شغلی و سایر مطالبات خود شدند. این در حالی بود که اعتراضات وسیع و یکپارچه کارگران صنعت نساجی در اصفهان و تهران، با اعتراضات و اعتصابات کارگری در کارخانجات نساجی و دیگر واحدهای تولید در سایر شهرها نیز همراهی می شد. به عنوان نمونه دو هزارتن از معدنچیان معدن طزره شرکت زغال سنگ البرز شرقی شاهرود در اعتراض به پائین بودن دستمزدها و عدم پرداخت حقوق و مزایای بازنشستگان دست به اعتصاب یک هفته ای و تجمع اعتراضی زدند.

گرچه هنوز از تاثیرات و نتایج مشخص اعتراضات اخیر کارگران خبری در دست نیست، اما صرف این مبارزه اعتراضی، گام دیگری به پیش و مبین بلوغ نسبی طبقه کارگر و رشد آگاهی طبقاتی کارگران است. مسئله این نیست که کارگران نساجی در برابر تعرض جدید سرمایه داران فوراً از خود عکس العمل نشان می دادند و علناً با تصمیمات سرمایه داران، دولت و مجلس آنها مخالفت می کردند، مسئله صرفاً این هم نیست که علی رغم عدم صدور مجوز قانونی و با وجود مخالفت وزرات کشور رژیم، کارگران به تظاهرات و راه پیمایی اعتراضی دست می زدند. مسئله حتی این هم نیست که کارگران در جریان مبارزه، حرف خانه کارگر و سایر عمال رژیم را نیز زیر می گرفتند و جنبه مستقلانه مبارزه اعتراضی خود را تغلیظ و تقویت می کردند، مسئله این بود که کارگران این بار در سطحی بسیار وسیع دست به مبارزه می زدند، و اعتراضات پراکنده و منفرد و محدود به یک یا دو کارخانه، به سطح اعتراض دسته جمعی و یکپارچه اغلب کارخانجات نساجی فرارونیده بود و در مبارزه طبقه کارگر علیه سرمایه داران، این یک تغییر کیفی و گام مهمی به پیش است. طبقه کارگر آرام آرام، اما سنجیده و استوار، برای احقاق حقوق خویش وارد صحنه شده است. مبارزه متحدانه و یکپارچه کارگران کارخانجات نساجی نشان داد که جنبش طبقاتی کارگران وارد مراحل پیشرفته تری شده است و می رود تا کل نظام را به چالش قطعی بطلبد!

جنگ، کشتار و بربریت نظام سرمایه داری

رسوایی و ورشکستگی سیاسی بالاتر از این که مردم سراسر جهان می بینند که تمام قدرت های جهان سرمایه داری از اروپا تا آمریکا و بقیه جهان ارتش های خود را با پیشرفته ترین سلاح ها و تجهیزات، به همراه سازمانهای نظامی بین المللی نظیر ناتو بسیج کرده اند و تمام قدرت سیاسی اقتصادی و مالی و امنیتی و پلیسی و جاسوسی خود را به خدمت گرفته اند تا مرتجعی به نام بن لادن را که توسط خود سازمان جاسوسی آمریکا برای کشتار مردم افغانستان در جنگ داخلی سازماندهی شد و حالا زنجیر پاره کرده و خودشان را گاز گرفته است، دستگیر کنند و مرتجعین دیگری از قماش طالبان که او را در پناه خود گرفته اند، تنبیه کنند. در عین حال این ورشکستگی و انحطاط نظام سرمایه داری از جمله در قسوت و بی رحمی انکاس می باید که یک بار به کشتار مردمی انجامید که در آمریکا در میان شعله های آتش جان دادند و یک بار در کشتار مردم غیر نظامی افغانستان که با سلاح های کشتار جمعی آمریکا و انگلیس جان می سپارند، علیل می شوند و به خیل آوارگان می پیوندند. این هر دو اوج توحش و بربریت نظام سرمایه داری را نشان می دهند.

آمریکا و اروپا بیهوده می کوشند، این جنگ کثیف را جنگ تمدن، آزادی و انسانیت علیه بربریت، استبداد و وحشی گری معرفی کنند. این وحشی گری و بربریت و استبداد تنها مختص امثال اسامه بن لادن، طالبان، عربستان، جمهوری اسلامی ایران، گروههای حزب الله رنگارنگ در دیگر کشورهای جهان و امثالهم نیست، میلیتاریسم، جنگ طلبی، توسعه طلبی، کشتار مردم بی دفاع افغانستان، عراق، بالکان، کودتاها و دخالت های نظامی در کشورهای دیگر، سرکوب جنبش های کارگری و مترقی در سراسر جهان، اینها نیز ناب ترین تجلیات وحشی گری، بربریت، استبداد و تروریسم دولت های به اصطلاح پیشرفته سرمایه داری در آمریکا و اروپا هستند. تازه همین پان اسلامیسیم، بنیاد - گرایی و تروریسم اسلامی هم از آسمان نازل شده اند. این ها محصولات گندیده نظام سرمایه داری جهانی در اوج زوال و اضطراب آن هستند. پس این هردو از یک جا منشاء می گیرند، همدیگر را تکمیل می کنند و یک دیگر را تقویت می نمایند. اکنون هم در حالی که توده های مردم افغانستان قربانی می شوند، بنیادگرایان اسلامی، میلیتاریسم و امپریالیسم را تقویت می کنند. این امکان را برای قدرتهای امپریالیست جهان فراهم می آوردند که برداشته توسعه طلبی های خود بیافزایند، مداخلات نظامی خود را در سراسر جهان افزایش دهند، جنگ و ویرانی به بار آورند، حقوق و آزادیهای مردم را حتی در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری به بهانه بنیادگرایی و تروریسم محدود کنند، جنبش های کمونیستی، چپ و کارگری را سرکوب کنند و استثمار کارگران را تشدید نمایند. امپریالیست ها نیز متقابلاً پان اسلامیسیم و بنیادگرایی را تقویت می کنند. آنها با تحریک احساسات مذهبی توده های ناآگاه، جریانات بنیادگرایی پان اسلامیسیم را تقویت می کنند، به گسترش خرافات مذهبی

اخاری از ایران

* تجمع اعتراضی کارگران قائم شهر در تهران!

روز یکشنبه بیست و پنجم شهریور، ۲۰۰ تن از کارگران کارخانه چوکا واقع در قائم شهر، در اعتراض به عدم پرداخت حقوق و مزایای خویش در برابر بانک صنعت و معدن در تهران، دست به تجمع اعتراضی زدند و خواستار پرداخت حقوقهای معوقه و رسیدگی به وضعیت خود شدند. شایان ذکر است که کارخانه چوکای قائم شهر، وابسته به بانک صنعت و معدن است و از حدود یک سال پیش بدون تولید رها شده و کارگران آن بلاتکلیف - اند. بیش از شش ماه است که هیچ گونه حقوقی به کارگران پرداخت نشده است. کارگران چوکا که ساعت ۸ شب یکشنبه، قائم شهر را به سوی تهران ترک کرده و ساعت ۴ صبح وارد تهران شده بودند، از صبح زود در برابر بانک صنعت و معدن تجمع کرده و خواستار رسیدگی به مشکلات خود شدند. کارگران معترض تاکید کردند که تا روشن نشدن تکلیف آنها، به تجمع اعتراضی خود ادامه خواهند داد.

* راه پیمائی و تجمع اعتراضی کارگران در اصفهان

به دنبال تصویب لایحه نوسازی صنایع نساجی و در اعتراض به آن، هزاران نفر از کارگران واحدهای نساجی در اصفهان دست به اعتراض و تظاهرات زدند و پس از راهپیمائی در خیابانهای شهر، در برابر استانداری این شهر تجمع کردند. در این تجمع اعتراضی، کارگران ضمن مخالفت با مصوبه مجلس، نسبت به تعطیل کارخانه های نساجی و بیکارسازی کارگران شدیداً اعتراض کردند و خواستار پرداخت حقوق های عقب افتاده و ضمانت شغلی شدند. کارگران در جریان راهپیمائی خود، شعارهایی علیه مقامات و نهادهای دولتی سر دادند و یک بادجه پلیس و یک موتور سیکلت متعلق به نیروهای انتظامی را به آتش کشیدند. رژیم جمهوری اسلامی که از اتحاد و همبستگی کارگران به وحشت افتاده بود، فوراً نیروهای امنیتی و نظامی خود را برای قلع و قمع کارگران اعزام نمود. و این نیروها با تیر اندازی و شلیک گاز اشک آور، ضمن سرکوب خشن کارگران، شمار زیادی از آنان را مجروح و شمار دیگری را بازداشت نمودند.

* اعتراض کارگران نساجی در تهران

در تهران نیز هزاران نفر از کارگران صنعت نساجی در اعتراض به مصوبه مجلس پیرامون

"باز سازی و نوسازی صنایع نساجی" تجمع اعتراضی برپا کردند و ضمن مخالفت با این مصوبه خواستار رسیدگی به مشکلات خود شدند. همچنین ۱۴۷ واحد نساجی کشور، در نامه های به مجلس نسبت به عواقب وخامت بار این مصوبه که بیش از پیش زمینه اخراج و بیکار سازی کارگران را فراهم ساخته است، هشدار دادند.

* نامه اعتراضی کارگران فاریاب

کارگران شرکت معدن فاریاب در یک نامه اعتراضی که برای رئیس جمهوری، مجلس شورای اسلامی، وزارت کشور و برخی دیگر از نهادهای رسمی ارسال کردند، خواستار رسیدگی به مشکلات خود و پرداخت حقوقهای عقب افتاده شدند.

* تحصن کارگران باز نشسته چیت سازی به شهر

روز ۱۸ مهر گروهی از کارگران بازنشسته چیت سازی به شهر در مقابل کارخانه تحصن نمودند و به عدم پرداخت حقوق دو ساله و سنوات خدماتی خود اعتراض کردند. آنها شب را نیز در مقابل کارخانه به صبح رساندند. کارگران اعلام نمودند که برای تحقق مطالباتشان به مبارزه ادامه خواهند داد.

* اخراج ۶۶ کارگر زرین نخ

از یکصد و یازده کارگر زرین نخ گرگان، ۶۶ کارگر بنا به تصمیم مدیریت از کار اخراج شدند. مدیریت شرکت به بهانه عدم فروش محصولات و رکود این واحد، تصمیم به تعدیل نیرو و اخراج کارگران گرفته است. کارگران نسبت به این اقدام شدیداً اعتراض دارند. گرچه به دلیل اعتراض کارگران، ۸ تن از کارگران اخراجی به سر کار بازگشته اند، اما این کارخانه هم اکنون به حالت نیمه تعطیل در آمده است.

* چند خبر کوتاه

- جمع زیادی از معلمان آموزش و پرورش اطراف تهران، روز سه شنبه بیست و هفتم شهریور ماه، در برابر اداره کل آموزش و پرورش تهران، دست به تجمع اعتراضی زدند و خواستار حل مشکلات انتقالی خود شدند.

- روزنامه کار و کارگر مورخ ۳۱ شهریور ماه از قول دبیر اجرایی خانه کارگراکشان اعلام کرد بزودی اتحادیه نساجی ها تشکیل می شود. وی گفت با توجه به اینکه به بهانه نوسازی صنایع نساجی، اخراج کارگران این واحدها در دستور کار قرار گرفته است، اولین اقدام در برابر این تصمیم، تشکیل اتحادیه واحدهای نساجی است.

- چند صد نفر از بانزینستانگن شهرستان ری، ضمن تجمع در محل خانه کارگر این شهرستان، نسبت به نحوه توزیع اجناس بن مستمری بگیریان و بانزینستانگان اعتراض کردند.

این جنگ برای مردم منطقه به افغانستان محدود نمی شود. خطرگسترش آن به کشورهای دیگر منطقه همراه با فجایعی دهشتناک تر خواهد بود. نباید گذاشت که مرتجعین با ادامه و گسترش جنگ، فجایع بیشتری به بار آورند. جنگ باید فوراً متوقف شود. این خواست عموم مردم مترقی و زحمتکش در سراسر جهان است.

علیه جنگ و تروریسم بنیادگرایان مذهبی، علیه توسعه طلبی و بردگی

شامگاه یکشنبه ۱۵ مهرماه، دولت‌های آمریکا و انگلیس با پشتیبانی سیاسی دیگر دول امپریالیستی و مرتجعین منطقه، حمله نظامی خود به افغانستان را با شلیک دهها موشک کروز وحمله جنگنده بمب افکن‌ها به شهرهای کابل، مزارشریف، قندهار، هرات، جلال‌آباد، قندوز و چند شهر دیگر آغاز کردند. این حملات نظامی که تا امروز نیز تداوم یافته، و به تخریب کامل بسیاری از مناطق مسکونی افغانستان انجامیده و صدها کشته و زخمی برجای گذاشته است، سرآغاز مجموعه‌ای از اقدامات سیاسی و نظامی بزرگترین قدرت‌های جهان سرمایه داری است که در شرایط بحران اقتصادی، به منظور تامین منافع اقتصادی و سیاسی خود و ارضای جاه طلبی و سلطه جونی‌شان و برای فرونشاندن حس انتقامجویی‌شان مردم بی دفاع افغانستان را به گرداب هولناک جنگ، گرسنگی، بی خانمانی و درگیری سوق داده‌اند.

در یک ماهی که از عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر می‌گذرد تا به امروز، در آمریکا و کشورهای اروپایی، به بهانه مبارزه با تروریسم، کنترل و دخالت پلیسی در زندگی مردم افزایش یافته است. در آمریکا نهاد جدیدی به نام اداره امنیت داخلی ایجاد شده است. دولت‌های اروپایی با تصویب قوانین جدید و اتخاذ یک رشته سیاست‌های سرکوبگرانه، حقوق فردی و اجتماعی مردم را محدود کرده و سیاست سرکوبگرانه پلیسی را تشدید کرده‌اند. اتحادیه اروپا نیز با وضع یک رشته مقررات، دست دولت‌های عضو را در محدود کردن حقوق اجتماعی مردم و گسترش قدرت دستگاه‌های اطلاعاتی و سرکوب بازگذاشته است.

در روزهای نخست پس از ۱۱ سپتامبر دولت آمریکا درتوجیه لشکرکشی به منطقه ادعا می‌کرد که این اقدامات برای دستگیری بن‌لادن صورت می‌گیرد. آمریکا باین ادعا به پوشالی بودن قدرتش اعتراف می‌کرد. بزرگترین قدرتهای سرمایه داری جهان با پیشرفته ترین سلاح‌ها و تجهیزات نظامی هزاران کیلومتر را پیموده‌اند تا تروریست مرتجعی به نام بن‌لادن را دستگیر کنند. اما به مرور اذعان کردند که مسئله فراتر از دستگیری بن‌لادن است. جرج بوش در نطقی که برای اعلام آغاز عملیات نظامی ایراد کرد، گفت «گرچه امروز افغانستان در مرکز توجه قرار دارد، اما این نبرد دامنه دار است». به این ترتیب سرکردگان سرمایه جهان با دستاویز قراردادن انفجار نیویورک که به مرگ چند هزارتن از مردم انجامید و به بن‌لادن این تروریست دست پروده سپا نسبت داده می‌شود، در کشورهای خود، سلطه دستگاه‌های پلیسی و سرکوب را افزایش می‌دهند و در منطقه خاور میانه به مداخله آشکار سیاسی و حملات نظامی اقدام می‌کنند.

رئیس جمهور آمریکا در توجیه حملات نظامی به افغانستان گفت که هدف، طالبان است و نه مردم افغانستان. همزمان با حمله به اهداف نظامی، ما آذوقه، دارو و سایر مایحتاج مردم گرسنه و تحت ستم افغانستان را هم برایشان فروخواهیم ریخت. آمریکا دوست مردم افغانستان است.» واقعیت این است که این مردم بی دفاع و غیر نظامی افغانستان هستند که بیشترین لطمات را از بابت این جنگ متحمل می‌شوند.

آیا کسی هست که نداند طالبان تنها با حمایت و پشتیبانی دولت آمریکا و متحدین منطقه‌ای آن نظیر پاکستان و عربستان سعودی به قدرت رسید و چندین سال است که مردم افغانستان را کشتار کرده، به بندکشیده و از ابتدائی ترین حقوق انسانی محروم کرده است؟

مردم افغانستان که طی چندین سال گذشته پیوسته در معرض بیدادگری‌های طالبان قرار داشته‌اند، اکنون نیز در جریان نزاع آمریکا با طالبان و بن‌لادن، رنج و عذاب و بدبختی‌شان مضاعف می‌شود. بسیاری می‌شوند، جان می‌سپارند و آواره و دربر می‌شوند.

دولت‌های امپریالیستی و دول ارتجاعی منطقه با دستاویز قراردادن اقدامات تروریستی اسلامگرایان، اهداف توسعه طلبانه، دخالت‌گراییانه و سرکوبگرانه‌شان را توجیه می‌کنند. آنها با دامن زدن به تضادهای مذهبی و قومی، گرایشات ارتجاعی را تقویت می‌کنند. مرتجعین اسلامی، این دشمنان سوگند خورده آزادی و ترقی‌خواهی، سوسیالیسم و طبقه کارگر نیز زمینه‌ساز تاخت و تاز بورژوازی می‌شوند. دراین میان اما، طبقه کارگر و نیروهای کمونیست، چپ و مترقی سراسر جهان، هم جنگ‌طلبی قدرت‌های سرمایه داری و هم تروریسم اسلامگرایان را محکوم می‌کنند.

علیه جنگ، علیه تروریسم و بنیادگرایی مذهبی، و علیه نظام سرمایه داری، این است پاسخ طبقه کارگر و نیروهای مترقی جهان به اوضاع کنونی. ما در این صف ایستاده‌ایم و همدوش سایر نیروهای چپ و کمونیست علیه امپریالیسم و ارتجاع مبارزه می‌کنیم.

شورای هماهنگی موقت نشست مشترک

۱۰ اکتبر ۲۰۰۱ - ۱۸ مهر ۱۳۸۰

مبارزه طبقاتی و رهایی زنان (۱۴)

که هیئت اجرائی با آن موافقت می نمود. در پی این سیاستهای رهبری سلحشوران کار، تعداد اعضای آن، کاهش یافت و از ۷۰ هزار در سال ۱۸۸۶ به ۵۱۰ هزار در ژوئیه ۱۸۸۷ رسید. یکسال پس از آن، تعداد اعضا به ۲۲۱۶۱۸ رسید. در سال ۱۸۹۰ تعداد اعضا به ۲۰۰۰۰۰ رسید بود. در ۱۸۹۳ این تعداد به ۲۴۶۳۵ و در سال ۱۸۹۵ به ۲۰۰۰۰ کاهش یافت. (همانجا صفحات ۱۵۷، ۱۶۶ و ۱۶۸)

تعرض زدن. بیش از ۲۰۰ کارخانه را تعطیل کردند و ۱۶۱۶۱۰ کارگر (که اکثر از اعضا سلحشوران کار بودند) از کار اخراج شدند. دقیقاً در همین جا بود که رهبری سلحشوران کار به هرگونه مبارزه جدی پشت کرد. این رهبری در ۱۸۸۶، هر گونه اعتصاب را مگر در مواردی که اکثریت با دو سوم آراء مخفی به آن رای داده باشند، ممنوع نمود. اگر به کمک مالی از خارج نیاز بود، اعتصاب ممنوع می‌شد مگر آن‌که یک عضو هیئت اجرائی خواهان ارجاع آن به داوری می‌شد. در صورت عدم موفقیت، اعتصاب بازم ممنوع بود مگر آن

خلاصه‌ای از

اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های سازمان

در تاریخ ۱۲/۷/۱۳۸۰، سازمان با صدور اطلاعیه‌ای از مطالبات و مبارزات کارگران معادن زغال سنگ البرز شرقی، تظاهرات کارگران نساجی در اصفهان، و اعتصاب باراندازان در بندرعباس حمایت کرد.

در این اطلاعیه آمده است که دو هزارتن از معدنچیان معدن طرزه در اعتراض به پائین بودن دستمزدها و عدم پرداخت حقوق و مزایای بازنشستگان در ۸ ماه اخیر، دست به اعتصاب و تجمع زده‌اند. کارگران بافناز و دیگر نساجی‌ها در اعتراض به عدم پرداخت حقوق و مزایای خود و اعتراض به بند «د» مصوبه مجلس در مورد بازسازی و نوسازی صنایع نساجی، دست به تجمع و تظاهرات زدند. علاوه براین روز سه شنبه ۷ مهرماه، ۳۰۰ تن از کارگران تخلیه و بارگیری بندر باهر بندر عباس در اعتراض به شرایط نامناسب کار اعتصاب نمودند و فعالیت در این بندر را متوقف ساختند. اطلاعیه سپس با اشاره به شرایط وخیم زندگی مادی و معیشتی کارگران، خواهان تحقق مطالبات کارگران از جمله افزایش دستمزد و پرداخت حقوق و مزایای معوقه و بهبود شرایط کاری و معیشتی آنها شده است.

در تاریخ ۱۵/۷/۱۳۸۰ بیانیه سازمان در محکومیت جنگ انتشار یافت. این بیانیه با اشاره به خبر حمله نظامی آمریکا و انگلیس با موشک‌های کروز و جنگنده بمب افکن به چند شهر افغانستان، این جنگ را به عنوان جنگی غیر عادلانه و ارتجاعی محکوم می‌کند.

در این بیانیه گفته شده است که در جریان حملات موشکی و بمباردهای هواپیماهای جنگی، این مردم غیر نظامی هستند که در معرض بمباران‌ها قرار دارند. این جنگ نتایج فاجعه باری برای مردم افغانستان به بار خواهد آورد. در پایان نیز نتیجه گیری شده است:

سازمان ما همانگونه که حمله تروریست‌های اسلامگرا به مردم غیر نظامی آمریکا را به عنوان اقدامی جنایتکارانه و ضد انسانی محکوم نمود، حملات نظامی آمریکا و انگلیس را به مردم افغانستان به عنوان اقدامی جنایتکارانه و ضد انسانی محکوم می‌کند. ماهمدا با کارگران و زحمتکشان سراسر جهان خواهان توقف فوری این جنگ هستیم.

سلحشوران کار، قربانی بوروکراسی خود، شدند. تلاش‌های سترگ در راه ایجاد وحدت نیرومند کارگران که بتواند بر اختلافات نژادی، مذهبی، تخصصی، اعتقادی، جنسی یا ملی فائق آید، به پایان رسید. در خلاء حاصله، یک سازمان جدید اتحادیه‌ای سر بر آورد- اما این بار، کارگران غیرماهر، زنان و سیاهپوستان را در بر نمی‌گرفت.

* معرفی "فدراسیون کار آمریکا" موضوع قسمت بعدی خواهد بود.

ستون
مباحثات

* کنفرانس ششم سازمان ما تصویب نمود که یک ستون در نشریه کا ربه ابراز نظرات مدافعین سوسیالیسم و حکومت شورائی اختصاصی یابد.
* مسائل مطرح شده در این ستون نظر شخصی نویسنده محسوب می گردد.
* هر مقاله ای که برای درج در این ستون ارسال می گردد حداکثر می تواند حدود ۲۰۰۰ کلمه یا در دو صفحه نشریه کار باشد.

مدیست ها و جنبش مردم

و طرد خواهند کرد.

غرض از مطالب فوق (همانگونه که پیداست) این نیست که نشان دهم که در چشم همه مردم ایران همه جناح های رژیم یکسانند بلکه می خواستم بگویم که دیکتاتوری و ترورجولوی بروز نارضایتی و ابراز خواست و عقیده را گرفته و مردم به ناچار خودآگاه یا ناخودآگاه از اعمال و رفتار و رهبران حقیقی و یا اگر اجازه داشته باشیم از " حرکات اصیل توده ای " دور شده و برای اظهار وجود از هر پوشش ممکن استفاده می کنند و نتیجتا این موضوع که چه کسی رهبر و چه کسی پوشش و زمینه لازم را فراهم ساخته برای آنها بسیار کمترین اهمیت است تا در نزد آقای اعظمی که فی المثل در جریان جنبش لامرد شاید بیشتر خوش داشتند که محرک و سبب ساز واقعه جناح خاتمی بود و نه جناح خامنه ای! بیهوده نیست که اکثر باران های رحمتی که این با آن جناح رژیم جهت امتیاز گرفتن از جناح دیگر از خداوند طلب می کنند " به سیل های ناخواسته تبدیل می گردند: سیل های همچون جنبش دانشجویی، قیام مردم در قزوین، خرم آباد و . . . و بالاخره جنبش مردم لامرد. همه این " سیل ها " گواه بر این نکته اند که در پس یگانگی ظاهری توده ها با رهبران غیر حقیقی - شان یک عدم یگانگی باطنی عمیق نهفته است که صرف نظر از آگاهی و یا نا آگاهی توده ها "هشیار کار خویش است!"

البته با توجه به مجموعه مطالب فوق می پردازیم به اصل مطلب. از تحرکات عمدتا صنفی یعنی از اعتراضات کارگری و حرکت های اعتراضی مردم شهرک های زمینکش نشین که بگذریم، اساسا همه جنبش های بزرگ مردمی به نحوی از انحاء در پوشش قدرت سیاسی حاکم صورت گرفته والا شکل و سطح مبارزات مردم ایران هنوز به آن مرحله نرسیده است که خود راسا و مستقلا جنبش های همچون جنبش دانشجویی و قیام های چون قیام مردم قزوین، خرم آباد و لامرد را سازمان دهند. اگر این حرف های ساده را قبول ندارید، انوقت باید حقیقتا گفت " این شما بیکه چند و چون مبارزه توده ها را نفهمیده اید و در ارزیابی از شکل و سطح مبارزه توده ها دچار "بزرگنمایی" شده اید و نه دیگران" و اگر قبولشان دارید، انوقت باید گفت " مبارزه توده ها چه پشت سر خاتمی " اصلاح طلب " و چه پشت سر خامنه ای " تمامیت خواه " هیچکدام توجیهی برای " اصیل " شمردن آنها نیستند. هر دو مبارزه حقیقی نیستند، بلکه شکل مبدل آن مبارزه ای اند که در فقدان دیکتاتوری و ترس می توانست جریان یابد. پس وظیفه عنصر آگاه نه دفاع از مبارزه توده ها به رهبری این یا آن جناح رژیم " که کشف و افشای آن عدم یگانگی باطنی عمیق میان رهبران دروغین توده هاست" که طرفداری از "سیل" هاست و نه حمایت از خاتمی، دفاع از جنبش مردم لامرد و قیام مردم قزوین است و نه حمایت از ولی فقیه. در بالا اشاره کردم که شما علاوه بر "بدهمی" چگونگی انکشاف، تکوین و رشد مبارزه در ایران در عین حال دارای رفتار و کرداری متناقضی که سر چشمه اش به عقیده من " در استراتژی جدید شما است. در رابطه با این تناقض رفتاری، من به مقایسه موضع گیری شما نسبت به قیام مردم قزوین و جنبش مردم لامرد بسنده می کنم.

اگر آقای محمد اعظمی به همان اندازه که به جنبش مردم لامرد علاقه نشان داده، آن زمان، پیش از موضع گیری و دفاع جانانه شان در قبال قیام مردم قزوین، به این جنبش هم می پرداخت، انوقت برای ایشان روشن می شد که بدون سخنرانی ها و زمینه چینی های دائمی تحت الاسلام باریک بین " امام جمعه قزوین و نماینده ولی فقیه، هرگز آتش خشم مردم این چنین "گستا- خانه" شعله ور نمی گشت. هم امام جمعه و مسئولین شهرستان و هم مردم قزوین همگی از تعیین شهرستان زنجان به عنوان مرکز استان ناراضی و خشمگین بودند. یعنی در این رابطه علائق و منافع مردم با منافع امام جمعه و نماینده ولی فقیه همسو شده بود " این اما " برای مردم تعیین کننده نبود؛ آنها تنها به جستجوی امکان و زمینه های اظهار وجود و بروز نارضایتی شان بودند ؛ و این امکان و زمینه را این بار باریک بین به آنها داده بود و چنین شد که دو باره "باران رحمت" باریک بین ها به سیلی بنیان کن مبدل گشت و دوباره "سوء استفاده کنندگان از نارضایتی مردم" از امام جمعه گرفته تا مسئولین شهر و نیروهای انتظامی، متحد و یکپارچه به سرکوب خشن جنبش مردم پرداختند؛ تا آنجا که دیگر جابرابی مجروحین در بیمارستانها نبود و خامنه ای در نامه ای به باریک بین او را در عدم کفایت و هشیار سرزنتش کرد.

به راستی چه تفاوتی است میان جنبش مردم لامرد و قیام مردم قزوین که آقای محمد اعظمی را به چنین موضع گیری های متناقض واداشته؟ آنجا مردم و نماینده ولی فقیه یک صدا مخالف انتقال پالایشگاه گاز از لامرد به مهر هستند؛ و اینجا مردم و نماینده ولی فقیه یک صدا مخالف مرکز استان شدن زنجان؟ البته یک تفاوت هست و آنهم اینکه هنگام وقوع قیام در قزوین هنوز حاکمیت چنین جناح بندی نشده بود و ملای مرتجعی به نام خاتمی هم نبود که با ادا و اطوارهای مضحک دل بسیاری از " مبارزین کمونیست" را

آقای محمد اعظمی در نشریه اتحاد کار شماره ۸۴ با نوشتن مطلبی تحت عنوان " ناآرامی های لامرد و برخوردهای نسنجیده در اپوزیسیون " به تحلیل نا آرامی های شهر لامرد پرداخته و پس از ارائه مقدمات و اطلاعاتی چند، می نویسد، ارزیابی ما بر اساس این اطلاعات و شواهد و قرائین، این است که نا آرامی های لامرد قبل از آنکه حاکی از یک حرکت اصیل توده ای باشد، ساخته و پرداخته راست ترین جناح حکومت بوده است . . . و سپس با نقد مواضع سه جریان به آنان رهنمود می دهد که : " به جای کشیده شدن به دنبال حوادث و ستودن اغراق آمیز آشکال حرکت و بزرگ نمائی ها، مردم را نسبت به امیال و توطئه های ارتجاع حساس کرده و به آنها نسبت بازبچه قرار گرفتشان " هشدار دهیم.

اینکه ایشان نگرانی و حساسیت شدید، نسبت به بازبچه قرار گرفتن مردم توسط رژیم و یا برخوردهای نسنجیده اپوزیسیون از خود نشان می دهند، البته به خودی خود قابل فهم و درخور تحسین و ستایش است؛ متأسفانه اما مصداق این " قابل فهم بودن " و " درخور تحسین و ستایش بودن " تنها همین رهنمود ایشان است و نه استدلالات و توضیحاتشان.

تمام تلاش نویسنده در این است که نشان دهد " جناح راست جمهوری اسلامی با استفاده از نارضایتی های موجود در این خطه " دست به تحریک مردم زده و از آن در جهت اهداف سرکوبگرانه خود بهره برداری کرده است. " و نهایتا اینکه جنبش مردم لامرد قابل دفاع نبوده است. همین چند جمله کافیهست که نشان دهد که آقای محمد اعظمی نه تنها چگونگی و رشد همه آن مبارزه ای را که به ویژه از ۲ خرداد تا کنون جاریست متأسفانه به درستی " نفهمیده اند" بلکه در عین حال (با توجه به موضع گیری های گذشته شان) دارای رفتار و کرداری متناقض اند.

در جوامعی که دیکتاتوری عربیان چنان است که همه چیز در پستوی خانه نهان می گردد، نارضایتی دیگر همیشه لاجرم مساوی با بروز نارضایتی نیست. این واقعیت گویای روند به غایت ویژه و پیچیده رشد و تکامل مبارزه در چنین جوامعی است. در اینجا برخلاف جوامع اروپایی، شما می توانید شاهد جوامعی باشید که در عین نارضاضی اما در سطح خاموش و بی صدا هستند. در چنین شرایطی بروز هرگونه نارضایتی و ابراز وجود محتاج دستاویز و بهانه های است که همچون چترهای حفاظتی عمل می کنند؛ چتر امنیتی که در پوشش آن هرگونه اعتراضی می تواند متحقق گردد؛ الی تعرض مستقیم و آشکار به هویت قدرت. این دستاویز و بهانه ها را هر واقعه و موضوع اجتماعی یا هر فرد می تواند فراهم سازد؛ اما در این زمینه هیچ چیز و هیچکس بهتر از خود عناصر قدرت مسلط، یا به نحوی در پیوند با قدرت حاکم نیست. قهرمانان یک شبه و دروغین، رای ها سی میلیونی غیر منظره و بدون پیش زمینه های قبلی که نمونه های آن را در "اروپای آزاد" کمتر می توان سراغ گرفت. . . و همه وهمه گواه همین شرایط ویژه در چنین جوامعی هستند. شرایطی که در آن توده ها قبل از آنکه به ماهیت و نحوه اعتراض و هویت رهبران ببینند بیشتر به نفس اعتراض و امکان ابراز وجود در پوشش مطمئن و بی خطر می اندیشند. این رفتار در شرایط دیکتاتوری عربیان به لحاظ اجتماعی و روانشناسی توجیه و طبیعی است (۱).

اینها البته مشخصه مراحل اولیه رشد و انکشاف مبارزه در چنین جوامعی هستند؛ بعدها به دلیل نابسامان تر شدن اوضاع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و شکاف هرچه بیشتر در صفوف قدرت حاکم و شکست در دیوار ضخیم دیکتاتوری، که به طرز ادواری عمل نموده و در ذات سیستم بورژوازی کمپرادور و دیکتاتوری نهفته است؛ مبارزه و آگاهی مردم همچون قله های دیگر از این حرکت سیکل گسترش یافته، نیاز به ترس و " پوشش " کمتر شده و عدم هماهنگی " بروز نارضایتی " با " واقعیت نارضایتی " کم رنگتر و به همان تناسب اعمال و رفتار و قهرمانان مردم زلال تر، ساده تر و حقیقی تر (۲) می گردند. به عنوان مثال در ایران در مرحله ای از مبارزه " پدیده رفسنجانی " به عنوان نمود آغاز شکست در دیوار دیکتاتوری اسلامی برای بخشی از مردم به عنوان پوششی هرچند محدود و کوتاه مدت عمل می رد؛ بعدها در ادامه گسترش شکاف در قدرت و عقب نشینی های رژیم دیکتاتوری و نتیجتا حضور مهله " آراسته تر و مناسب تری " به نام خاتمی، مردم توانستند اعتراض خود را در پوشش بیست و چند میلیون رای، روشن تر و رساتر از پیش اعلام کنند، و همه می دانیم که همین مردم در یک شرایط آزادی فرضی، یعنی در شرایطی که بیان خواستها و بروز نارضایتی هادر یک دوره طولانی به راحتی میسر باشند و همچنین طیف وسیع اپوزیسیون اجازه گفتگو با مردم و انتخاب شدن داشته باشد، نه تنها نیازی به مستمسک مسخره ای به نام خاتمی برای ابراز وجود نمی بینند؛ نه تنها برای سیلی زدن به صورت رژیم ناچار به دادن بیست و چند میلیون رای به مهره ای چون او نمی گردند؛ بلکه به دلیل عمیق تر شدن شناخت و تنفیری که از رژیم جمهوری اسلامی و به ویژه آخوندها دارند، سخنان او را به عنوان کاریکا- توری از اصلاح طلبی و دیدگاه های پست و بدوی از مسائل آزادی افشاء

مبارزه طبقاتی و رهائی زنان (۱۴)

سلحشوران کار

تغییر چندانی در اوضاع صورت نگرفت تا این که سلحشوران کار پدید آمدند که چکیده تلاش های پیشین بودند. سلحشوران کار از درون یک رسته اخوت مخفی برخاستند که در سال ۱۸۶۹ تشکیل گردید و در ۱۸۸۱ با کنار نهادن ویژگیهای آئینی خود، چرخشی جدید به سوی سازماندهی کارگران در مقیاسی توده ای نمود. هدف سلحشوران کار عبارت بود از: "گردآوردن کلیه بخشهای صنعت مولد در قالب یک سازمان" و "تامین سهمی درخور برای زحمتکشان از ثروتی که خود، آن را خلق می کنند."

س. فونر (Philip. S. Foner) مورخ جنبش کارگری آمریکا در این مورد چنین می نویسد: "سلحشوران کار، شکلی از سازماندهی و رهبری مشترک را در جنبش کارگری آمریکا به وجود آوردند که در آن کارگران ساده و متخصص، زن و مرد، شمالی و جنوبی، سفید و سیاه بومیان آمریکا و خارجی تباران با هر عقیده سیاسی و مذهبی در آن جای می گرفتند" (فونر- جلد دوم- ص ۵۶)

سازمان سلحشوران کار، سازماندهندگان را به خدمت می گرفت که به زبان مادری کارگران برای آنها سخنرانی کنند و مجامعی بر اساس گروه بندیهای ملی و نیز مجامع "مختلط" از کارگران ملیت های مختلف ایجاد نمود. در چنین مواردی اغلب لازم می آمد که سازماندهندگان، در یک مجمع واحد به زبان های لهستانی، مجاری، آلمانی و انگلیسی صحبت کنند.

"این سازمان، جهش وار رشد کرد. در سال ۱۸۷۸، ۹۲۸۷ عضو داشت، در سال ۱۸۷۹ این تعداد به ۲۸۱۳۶ و در سال ۱۸۸۳ به ۵۱۹۱۴ نفر افزایش یافت. بیشترین رشد این سازمان طی سالهای ۶ - ۱۸۸۵ بود که

۶۰۰۰۰ تن به آن پیوستند." (همانجا ص ۵۰۹)

"سلحشوران کار، تلاشهای فراوانی برای سازماندهی کارگران سیاهپوست در جنوب انجام دادند و چون هر لحظه خطر مرگ تهدیدشان می کرد، مجبور به فعالیت مخفی بودند. برغم این مشکلات و مخالفت شدیدی که با این سازمان میشد، دهها هزار کارگر سیاه پوست که هیچگاه تا آن زمان عضو جنبش اتحادیه ای کارگران نبودند، به این سازمان پیوستند" (همانجا - ص ۶۶)

در سال ۱۸۸۷، قریب به ۹۰ هزار کارگر سیاه پوست عضویان سازمان بودند. کارگران سیاه پوست در کلیه سطوح، مجامع ملی، منطقه ای، کنوانسیون های ایالتی و مجامع عمومی به سمت رهبری برگزیده شدند و این در حالی بود که در اغلب موارد، اعضای سیاهپوست در اقلیت قرار داشتند. سلحشوران کار به نمایندگی از سیاهپوستان، تلاشهای خود را در تظاهرات های گسترده مختلف به سطح خیابانها کشاندند. به طور مثال، در "لونیویل" ۶۰۰۰ نفر سیاه و سفید، وارد پارک ملی که به روی سیاهپوستان بسته بود، شدند و بدین طریق دیوار پیشداریها را شکستند. شهرهای بیرمنگام، آلاباما، دالاس و تکزاس شاهد تظاهراتی وسیع بود که برای اولین بار در آنها، سیاهپوستان به ایراد سخنرانی پرداختند. سلحشوران کار، همچنین تلاش جدی برای سازماندهی زنان به کار بردند. زنان نیز از این امر استقبال کردند: "اعتصابات زنان عضو تشکیلات سلحشوران که در سال ۱۸۸۴ در کارخانه های نساجی "فال ریور" Worcester و در کارخانه های کلاهدوزی "تورواک" جنوب برپا شد، نمونه های برجسته رزمندگی و استقامت اعتصابیون را به نمایش گذاردند. در سال ۱۸۸۵ یکی از اعتصابات فراموش نشدنی دهه، توسط ۲۵۰۰ زن قالیباف عضو سلحشوران سازماندهی شد که در استخدام الکساندر اسمیت و پسران درینوکرز نیویورک

بودند. (همانجا)

چنین برآورد شده است که در سال ۱۸۸۶، هنگامی که تعداد اعضاء سلحشوران در بالا ترین حد خود قرارداداشت، ۵۰ هزار عضو زن داشت که ۹ - ۸ درصد کل تعداد اعضاء را تشکیل می دادند. (همانجا ص ۶۱)

سلحشوران کار، برای برابری دستمزد زنان مبارزه کردند. کمیسر کار نیوجرسی در سال ۱۸۸۶ چنین گفت که: "در این جا از هنگامی که دختران به "سلحشوران" پیوستند، دستمزدی برابر با مردان دریافت می کنند." اتحادیه لوس آنجلس در بررسی سیمای عمومی کار در اواسط ۱۸۸۰ چنین نتیجه گیری می کند: "سلحشوران کار تنها سازمانی است که ما می دانیم عضویت زنان را تشویق می کند و خواستار برابری کامل زنان می باشد و بر دریافت دستمزد برابر برای کاربرابر اصرار می ورزد." (همانجا ص ۶۶)

سازمان سلحشوران کار، برغم تمام دستاورد - هایش، نتوانست پایدار بماند. این تشکل، ضعف های جدی داشت. سلحشوران کار، یک سازمان خالص طبقه کارگر نبود. کارفرمایان نیز تشویق به عضویت می شدند. تا اواسط دهه ۱۸۸۰، اعضاء غیرکارگری، نقش تعیین کننده ای در تعیین سیاستهای مجامع این سازمان پیدا کردند و سیاستهایی برخلاف منافع اکثریت اعضاء اتخاذ نمودند. سازمان سلحشوران کار به جای تمرکز روی اعتصابات به منظور به رسمیت شناختن اتحادیه ها، افزایش دستمزدها، کاهش ساعات کار و بهبود شرایط کار، روی سازماندهی تعاونی - های تولید متمرکز شد، تا شاید از این طریق، "هر فردی را رئیس و مریوس خود سازند" و سیستم مزدی را براندازند. و سرانجام کلیسای کاتولیک نیز نقش مهمی در بی رمق کردن روحیه رزمندگی سازمان سلحشوران کار ایفا نمود. در سالهای ۷ - ۱۸۸۶ کارفرمایان با بهره برداری از ضعف رهبری سلحشوران کار و بحران اقتصادی، دست به

در صفحه ۴

مدیست ها و جنبش مردم

ببرد. همانگونه که خمینی زمانی دل اکثریت را ربود. شاید اگر شواهد و قرائن حاکی از این بود که "ناآرامی های لامرد... ساخته و پرداخته جناح خاتمی است" آنگاه دیگر آقایی محمداعظمی چنین نگران "تسنجیده های اپوزیسیون" نمی شدند و آنوقت دیگر همه چیز "حاکی از یک حرکت اصیل توده ای" می شد و لازم نبود که "مردم را نسبت به امیال و توطئه های ارتجاع حساس کرده و به آنها هشدار داد." چه مگر او نبود که پس از دوم خرداد به همراه عده ای دیگر از دوستانش در سازمان اتحاد فدائیان خلق افسوس این را می خوردند که چرا در انتخابات شرکت نکرده اند و به خاتمی رای نداده اند و در این رابطه از مردم عقب مانده اند؟! ایشان که به همراه تنی چند از دوستانشان در "توده پسندانه" عمل کردن، گوی سبقت را از دیگران ربوده اند، البته چندان هم توده پسند عمل نمی کنند. چرا که از حرکات توده، فقط آن بخش را می پذیرند که منطبق با مد روز باشد! اگر روزی حمایت از ولی فقیه چون خمینی و "مبارزه ضد امپریالیستی" ازش مد روز می گردد، آنگاه باید به توده در این رابطه بی چون و چرا اقتدا کرد و هر سخن از دمکراسی و آزادیخواهی سخن اینتلیجنت سرویس و سیا می گردد. اگر روزی خاتمی با جامعه مدنی، دمکراسی و سخنان آزادیخواهانه اش مد روز شد باید ذره ای هم در تأیید توده در این رابطه تردید نشان نداد و هر سخن و حرکتی را که اتفاقا همسو با منافع ولی فقیه گردید همچون جنبش لامرد، تحت عنوان ارتجاع درهم کوبید، و اگر روزی هم همین مردم (مردم که فقط نه، حتی شکنجهگرانی همچون حجابیانها) به "ضرورت عبور" از این دو رسیدند، باید در ضرورت عبور از آنها مقاله ها نوشت!! و معلوم نیست که در این میان نقش عنصر آگاه و سازمان یافته در آگاهی بخشیدن به توده ها چیست؟! همانطور که ملاحظه می فرمائید شما حتی با توده ها

هم نیستید، از پشت توده ها حرکت می کنید. فردا نوبت "ملی- مذهبی" ها و یا "نهضت آزادی" رسید و مثلا توده به دکتر ابراهیم یزدی ۲۰ میلیون رای داد، شما چه خواهید کرد؟! و پس فردا اگر مردم به ضرورت عبور از ابراهیم یزدی رسیدند چه خواهید گفت؟! به راستی چه کسی تا کنون به "دنبال حوادث کشیده شده" و چه کسی "مردم را به توطئه های ارتجاع حساس کرده و به آنها نسبت به بازیچه قرار گرفتنشان هشدار" داده است؟ روزی که مردم دست به اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه زدند، ما امیدواریم که شما آنروز حداقل به همین پوپولیسم ظاهری تان وفادار مانده باشید و همچنان به پیروی از "مدروز" عمل نمائید، والا آنروز آشکار خواهد شد که پوپولیسم کنونی شما نه پوپولیسم، که ستیز موزیانه با انقلاب بوده است.

سیاوش خیام (۱۶/۶/۲۰۰۱)

زیرنویس ها:

(۱) بسته بودن همه راه ها، حتی گاهی "بیشاهنگان" این جوامع را به تحرکات و اعمالی و می دارد که نقل آنها بیشتر بر پاسخوگی به نفس اعتراض قرار می گیرد تنها باین تفاوت نسبت به حرکت توده ها که "پوشش مطمئن" نه قدرت حاکم که تشکیلات آهنین و مخفی است. به عنوان مثال اکثریت قریب به اتفاق روشفکران و تشکل های سیاسی چپ در ایران، در ارزیابی شان از حرکت سیاهکل بر همین نکته تأکید کرده و آن را در "جزیره آرامش" شاه حتی پدیده ای مثبت قلمداد می کنند.

(۲) ... حقیقی تر، در اینجا بدین معنا به کار گرفته شده که اعمال و رفتار توده ها به خواست باطنی آنها نزدیکتر می گردد و این ربطی به درست تر و یا نادرست تر شدن آن ندارد چرا که خواست توده ها اگر چه در درازمدت صحیح اما همیشه درست نیست.

پاسخ به سئوالان

درشت گذشته سازمان مطرح شد. هرکس هر حرفی و نظری داشت آزادانه مطرح نمود، اما کلامی در این مورد از جانب رحیم و دیگران مطرح نشد. این ادعا هنگامی مطرح شد که رفیق هادی در نبرد با دشمنان بشریت جان باخت و تازه آقای محفوظی ادعا کردند که پنجه شاهی توسط رفیق هادی اعدام شده است. بنابراین اگر چنین ادعائی صحت می داشت می بایستی درکنگره سازمان و هنگامی مطرح می شد که رفقای رهبری سازمان در سال ۵۵ هنوز زنده بودند و یکی از مسائل کنگره، تسویه حساب با اشکالات گذشته بود. بنابر این در اینجا نیز اظهارات نویسنده کتاب غیر واقعی ست.

نویسنده کتاب، حتی در ارائه فاکت ها و ذکر وقایع بی اطلاعاتی خود رانشان داده است. از جمله ایشان چند بار در این کتاب از مصطفی مدنی به عنوان یکی از رهبران اقلیت که از سال ۵۹-۱۳۵۷ عضو کمیته مرکزی بوده است، نام برده است. واقعیت این است که مصطفی مدنی نه تنها یکی از رهبران اقلیت نبود، بلکه هیچگاه یک اقلیتی نبود. در جریان حادثه مبارزه درونی سازمان چریک های فدائی خلق ایران میان اقلیت و اکثریت، هیچ گاه کسی نندید و نشنید که مصطفی مدنی چیزی در دفاع از اقلیت و مواضع آن بگوید یا بنویسد. او هیچگاه نظر منسجمی نداشت و میان اقلیت و اکثریت در نوسان بود. مهذا تا مقطع پلنوم سال ۵۸ ادعا می کرد که به مواضع اقلیت نزدیک است و هنگامی که پس از پلنوم نیمه دوم سال ۵۸، نمایندگان اقلیت در کمیته مرکزی، یک عضو اصلی و دو عضو مشورتی، از عضویت در کمیته مرکزی استعفا دادند، جناح راست به رهبری فرخ نگهدار که به خوبی مصطفی مدنی و مواضع او را می شناخت، وی را به عضویت کمیته مرکزی منصوب کرد. از آن پس وی نماینده جناح چپ اکثریت بود. بنابراین در همین جا نیز روشن می شود که وی تنها در آبان ماه ۵۸ به عضویت کمیته مرکزی اکثریت درآمد. نویسنده در مورد کنگره اول سازمان نیز اطلاعاتی ارائه کرده که دور از واقعیت اند، به عنوان نمونه ادعا کرده است که "کنگره کوشید با انتخاب یک کمیته مرکزی تازه که با ترکیب دو نفر از اقلیت و چهار نفر از اکثریت نمایانگر تناسب بین دو جناح بود، بحران رامهار کند". این ادعای کاملاً جعلی ست. کنگره سازمان هیچگاه به هیچیک از اعضای اقلیت ترسکیست رای نداد. شش نفری که کنگره انتخاب کرد، هادی، نظام، توکل، محسن، مهدی سامع و نیز رفیق منصور اسکندری بود که در آن زمان در زندان به سر می برد و غیابا به عضویت کمیته مرکزی برگزیده شد. اما کنگره این حق را به کمیته مرکزی خود داد که بتواند از طریق برگماری خود را ترمیم کند و یا اعضای خود را افزایش دهد. پس از کنگره، کمیته مرکزی

همین تحریفات به شکلی دیگر در مواضع سازمان ما پس از انشعاب نیز دیده می شود. از جمله ایشان ادعا کرده اند، که اقلیت بر سر مسئله اتحا ها، از جمله بر سر مسئله اتحاد عمل با مجاهدین خلق در سال ۶۰ معتقد بوده است که اگر دیگران رهبری اقلیت را بپذیرند، پای اتحاد می رود. ایشان تصورشان این است که مسئله رهبری با امر و فرمان انجام می گیرد. در حالی که اقلیت در کنگره اول خود مسئله اتحاد بر مبنای برنامه عمل را مطرح نمود و طرح پیشنهادی اقلیت به مجاهدین نیز در آن مقطع چیزی جز یکرشته مطالبات برای انجام تحولات انقلابی - دمکراتیک نبود. در این کتاب، اگر از چند دهه مبارزه سازمان ما علیه مرتجعین حاکم بر ایران و مبارزه قهرمانانه فدائیان برای آزادی و سوسیالیسم که در راه اهداف و آرمانهای انسانی خود صدها تن جان باخته و هزاران تن شکنجه شدند و سالهای طولانی عمر خود را در زندان های رژیم شاه و جمهوری اسلامی گذراندند، خبری نیست، در عوض نویسنده تلاش فراوانی نموده است که تصویری وارونه از این سبیل برجسته مبارزه و مقاومت توده های کارگر و زحمتکش علیه ستمگران و استعمارگران ارائه دهد. به ویژه وی در این نوشته دشمنی خود را با رهبران سازمان ما نشان داده است. در این کتاب رفیق حمید اشرف، این قهرمان فراموش نشدنی توده های مردم ایران، این سبیل برجسته مبارزه علیه استبداد، ستمگری، اختناق و استعمار، یک دیکتاتور ماکیاولیست معرفی می شود که کارش تصفیه های خونین در سازمان بوده است. نویسنده در این مورد نوشته است: "اشرف چه فقدان دمکراسی درونی و چه راه حل های ماکیاولی را بناید با شیوه های مشروع بازدارنده ای که از محیطی به شدت خصمانه ناشی می شود، اشتباه گرفت" و ادامه می دهد "مکتب استا - لینینسم در فدائیان منجر به پاک سازی و تصفیه خونین اعضای ناراضی در سال ۱۳۵۳ شد." اما نویسنده ای که ادعا می کند، گزارشی تحلیلی و مستند از جنبش چپ ارائه می دهد، برای اثبات ادعای خود، خواننده را به مسأله نامی رجوع می دهد که گویا چین چیزی را تأیید می کند. ایضا به مصطفی مدنی ارجاع می دهد که گویا وی در مصاحبه ای با نویسنده کتاب "این تصفیه های خونین را بدون ارائه جزئیات تصدیق می کند، با این توضیح که او در آن زمان در زندان بوده است." اینهاست مستندات آقای نویسنده برای نشان دادن پاک سازیهای خونین توسط رفیق حمید اشرف. در جای دیگر وی مدعی شده است که در سال ۱۳۵۵ گروه سه نفره که یکی از آنها رفیق هادی لنگرودی (هادی) بوده است، از پنجه شاهی خواست به مشهد برود و به منظور جلوگیری از انشعاب او را اعدام کردند. استناد ایشان در این مورد به اظهارات فردی به نام علیرضا محفوظی (رحیم) است. ایشان به اتفاق هم فکرا نشان درکنگره اول سازمان ما حضور داشتند. در این کنگره که به مدت بیش از دو هفته ادامه داشت تمام مسائل ریز و

منتخب، بر مبنای این نگرش که اقلیت سازمانی نیز در ارگانهای رهبری حضور داشته باشد، رفیق کاظم و نیز هاشم را به عنوان عضو اصلی کمیته مرکزی و رحیم و عطالهی را به عنوان اعضای مشورتی از گروه اقلیت انتخاب کرد. و همین واقعیت کذب ادعای نویسنده را مبنی بر این که گروه اقلیت به خاطر نظرات ترسکیستی و مهدی سامع به علت نظراتش در مورد مجاهدین از سازمان اخراج شدند، نشان می دهد. گروه ترسکیست از تشکیلات اخراج نشدند، مگر زمانی که خود رسماً اطلاعاتی دادند و جدائی شان را اعلام کردند. مهدی سامع نیز بهیچوجه به خاطر نظراتش اخراج نشد. وی در تشکیلات کردستان بحرانی ایجاد کرده بود که منجر به دسته بندی و رقابت میان پیشمرگان شده بود و در نتیجه همین وضعیت ۱۱ تن از اعضاء و پیشمرگان در درگیری با نیروهای رژیم جان باختند. وی به علت همین خطاهای تشکیلاتی از عضویت مرکزی سازمان برکنار شد، اما همچنان عضو سازمان باقی ماند تا کنگره سازمان نظر قطعی خود را در مورد وی ارائه دهد، اما وی مدتی بعد در حالی که هنوز عضو سازمان محسوب می شد، بدون اطلاع سازمان، به مجاهدین پیوست و اخراج وی در این رابطه بود، نه در رابطه با نظراتش. یکی دیگر از اظهارات بی اساس نویسنده کتاب این است که رفیق سیامک اسدیان (اسکندر) از آن رو جان باخت که سازمان جوخه های رزمی را پذیرفته بود. در حالی که ضربه رفیق اسکندر هیچ ارتباطی با جوخه های رزمی و عملیات آنها نداشت. در گذشته یکی از منابع اصلی تامین مالی سازمان، مصادره از بانکهای دولتی بوده است. سازمان پس از انشعاب، شدیداً در مضیقه مالی قرار داشت و به هیچ طریقی جز مصادره های بانکی، امکانات مالی یک سازمان بزرگ و پرهزینه تامین نمی شد. پیش از آنکه اساساً جوخه های رزمی مطرح شده باشند، سازمان، چنین طرح هایی در دست اجرا داشت و مسئولیت آن نیز بر عهده بخش نظامی و رفقا هادی و اسکندر، مسئولین این بخش قرار داشت. ضربه رفیق اسکندر نیز در ارتباط با یکی از همین طرح ها در شرایطی بود که سازمان برای ادامه مبارزه خود پس از سرکوب - های سال ۶۰ شدیداً به امکانات مالی نیاز داشت. رفیق اسکندر و رفقای دیگر که با وی جان باختند، برای مصادر یک بانک به شمال رفته بودند. این طرح نتوانست اجرا شود و هنگام بازگشت در بین راه با مزدوران رژیم درگیری پیدا کردند و جان باختند. بنابراین ادعای نویسنده کتاب مبنی بر این که رفیق اسکندر به این علت جان باخت که سازمان جوخه های رزمی را پذیرفت، کاملاً بی اساس است. هدف نویسنده کتاب از طرح این مسائل این است که بر جنایات رژیم و کشتار صدها تن از رفقای ما از جمله رفیق اسکندر، به دست جلدان حکومت اسلامی سرپوش بگذارد و حتی رژیم را تبرئه کند. به دهها نمونه دیگر از اظهار نظرهایی غیر واقعی، دروغین و فاکت های جعلی این کتاب می توان اشاره کرد، اما به آنچه که گفته شد اکتفا می کنیم.

پاسخ به سؤالات

س - همانگونه که می‌دانید، اخیراً کتابی به نام شورشیان آرمان خواه - ناکامی چپ در ایران، نوشته مازیار بهروز به فارسی ترجمه و انتشار یافته‌است. موضع سازمان در مورد این کتاب چیست؟

ج- در یک جمله خلاصه می‌توان گفت که این کتاب تلاشی ست برای تخطئه جنبش کمونیستی ایران، مبارزات و نقش کمونیستها. این که جنبش کمونیستی و چپ دست‌آوردی جز شکست نداشته، چشم اندازی جز شکست ندارد و آینده به سوسیال دمکراسی تعلق دارد. این را خود نویسنده نیز به زبانی دیگر در مقدمه این کتاب چنین فرمولبندی می‌کند: " یکی از نتیجه گیری های اصلی این کتاب، این است که پس از شکست خرد کننده دهه ۱۹۸۰ و فروپاشی نظام شوروی به عنوان یک‌الگو، معنای چپ مطابق تعریف دوم آن، به سرعت در حال تغییر است و بیشتر به‌سوی چیزی شبیه سوسیال دمکراسی گرایش دارد. . . ایران نیز به نظر می‌رسد در همین مسیر گام برمی‌دارد. " طرفداران حکومت اسلامی نیز چنان در تبلیغ این کتاب فعالند که در ایران شایع است که این کتاب را وزارت اطلاعات حکومت اسلامی انتشار داده و مترجم آن مهدی پرتوی همان کسی است که در جریان دستگیری توده ای ها نقش بازجو و همکار دستگاه اطلاعاتی حکومت اسلامی را بازی می‌کرد. در هر حال، این که جمهوری اسلامی مستقیماً در انتشار این کتاب دخالت داشته یا نداشته باشد، در ماهیت امر و هدفی که این کتاب و نویسنده آن دنبال می‌کند، تغییری پدید نمی‌آورد. پرداختن به همه مسائلی که در این کتاب مطرح شده است، در ستون پاسخ به سؤالات ممکن نیست، از این رو تنها محدود به مواردی چند خواهد بود.

نویسنده کتاب در مقدمه اش مدعی ست که " این کتاب کوششی است به منظور ارائه گزارشی مستند، تحلیلی و فشرده از تاریخ این جنبش ". به لحاظ تحلیل البته این کتاب چیزی نیست مگر تحلیل سطحی محافل آکادمیک بورژوازی که همواره در بررسی مسائل اجتماعی و سیاسی تنها سطح پدیده را می‌بینند. بر همین مبنا نیز، تمام بحث نویسنده کتاب در مورد حزب توده، جز یک‌رشته وقایع نگاریهای تکراری در مورد باندبازی و دسته بندیهای درونی رهبری حزب توده، اختلافات شخصی آنها، وابستگی شان به شوروی،

جاسوسی، بزدلی و ترس و امثالهم چیزدیگری نیست. ایدئولوژی حزب توده و مسائل مربوط به خط مشی این حزب در این تحلیل جای ندارد، چون سواً تحلیل ژورنالیستی نویسنده، پیشاپیش فرض وی این است که حزب توده، یک حزب کمونیست بوده است و از این رو تمام عملکرد آن نیز می‌باید به حساب جنبش کمونیستی ایران نوشته شود. در حالی که اساس مسائلی که حزب توده در ایران به بار آورد، به ایدئولوژی و خط مشی بورژوازی آن بازمی‌گردد که هیچ قرابت و تشابهی با کمونیسم، سوسیالیسم و مارکسیسم- لنینیسم نداشته و ندارد.

اما بینیم که ادعای مستند بودن تحلیل و گزارش نویسنده از چپ چگونه است؟ در این کتاب به ویژه آن بخشی که به سازمان ما اختصاص یافته است، نه تنها در موارد متعدد مستند نیست، بلکه همواره با تحریف مواضع ایدئولوژیک - سیاسی سازمان ما و تلاش برای تخریب مبارزات و رهبران سازمان ما توأم است. نویسنده که گویا اصلاً از مواضع سازمان ما بی‌اطلاع است، از جمله ادعا می‌کند که " فدائیان در دوران اشرف (منظور دورانی است که رفیق حمید اشرف هنوز زنده بود) تمایلات شدید مائونیستی از خود نشان می‌دادند. این نهایت بی‌خبری نویسنده از مواضع و خط مشی سازمان ما در آن مقطع است. همه می‌دانند که چریکهای فدائی خلق، موجودیت‌شان را بامر زبندی، هم بامائونیسم به عنوان یک خط مشی و هم با خروشچفیسیم و توده ایسم اعلام نمودند.

سازمان ما نه به تحلیل مائونیستی از ساختار اقتصادی- اجتماعی جامعه ایران باور داشت، و نه به شیوه مبارزه مسلحانه محاصره شهر -ها از طریق روستاها آنگونه که تجربه چین نشان داده بود. در همانحال با ریویزیونیسم خروشچفی و انحرافات جامعه شوروی مرزبندی داشت، اما برخلاف نظر چینی‌ها بر این باور نبود که کودتای ریویزیونیست‌ها منجر به احیاء سرمایه‌داری در جامعه شوروی شده و شوروی یک کشور سوسیال - امپریالیست است. سیاست مستقل سازمان ما از دو قطب چین و شوروی نیز همین واقعیت را اثبات می‌کرد. آیا نویسندگی که در مورد جریانات چپ در ایران اظهار نظر کرده است هیچ اطلاعی از این مواضع نداشت و آیا او حتی واژه‌هایی مثل خط یک، دو و سه را هم نشنیده است؟

در صفحه ۷

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت)، نامه های خود را در دو نسخه جدا گانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به یکی از آدرسهای زیر پست کنند.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

اتریش
Kar
Postfach 260
1071 , Wien
Austria

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئد
M . A . M
Postbox 6416
75139 Uppsala
Sweden

سوئیس
Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland

فرانسه
A . A . A
MBE 265
23 , Rue L ecourbe
75015 Paris
France

هلند
P . B . 22925
1100 DK Amsterdam
The Netherlands

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آنرا به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال نمایند

I.W.A
6932641 Postbank
Holland

شماره فکس

سازمان فدائیان (اقلیت)
۵۹۷۹۱۳۵۷ - ۶۹ - ۴۹

پست الکترونیک E-Mail:

info@fedaiian-minority.org

نشانی سازمان بر روی اینترنت:

http://www.fedaiian-minority.org

Organization Of Fedaian (Minority)

No.367 oct 2001

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی